

خانه اخلاق پژوهان جوان  
برگزار می‌کند:



اخلاق توحیدی - انفسی از دیدگاه علامه طباطبایی





دکتر مهدی سپهری

عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع)

زمان: چهارشنبه ۲۸ مهرماه، ساعت ۱۰

مکان: قم، خیابان مصلی، بین کوچه ۲۰ و ۲۲، پلاک ۲۲۱

 [www.ethichouse.ir](http://www.ethichouse.ir)

 [www.telegram.me/ethichouse](https://www.telegram.me/ethichouse)



خانه اخلاق پژوهان جوان

کارگاه ۵۴ فلسفه اخلاق

اخلاق توحیدی - انفسی

از دیدگاه علامه طباطبایی

آقای دکتر مهدی سپهری

چهارشنبه ۲۸ مهرماه ۱۴۰۰

به قلم: محمدحسین اختری

## چکیده

یکی از مسائلی که درباره‌ی اخلاق مطرح است، بحث مسلک‌های اخلاقی است که در این زمینه وجود دارد، مسلک‌های اخلاقی که از گذشته تا کنون توسط اساتید مختلفی در این حوزه بوجود آمده و شاگردان گوناگونی را تربیت کرده‌اند. در این نوشته به دنبال مسلک اخلاقی علامه طباطبایی و سایر مسالکی هستیم که ایشان در تفسیر شریف المیزان مطرح نموده‌اند.

**کلید واژگان:** اخلاق توحیدی انفسی، مسلک اخلاقی علامه طباطبایی، مقایسه‌ی مسالک اخلاقی، ویژگی‌های مسلک اخلاقی توحیدی انفسی

نکته‌ی اول در مورد اخلاق توحیدی انفسی این است که وقتی سخن از مکتب یا نظام در اخلاق می‌کنیم و می‌خواهیم یک نظام را به عنوان یک مجموعه‌ی سازوار و منظومه نگاه کنیم و آن را با سایر نظام‌ها مقایسه کنیم، این می‌شود جزئی از فلسفه‌ی اخلاق، در حال حاضر ما می‌خواهیم یک نظام اخلاقی را از دید علامه طباطبایی بررسی کنیم.

علامه طباطبایی معتقد است که نظام اخلاقی اسلام با سایر نظام‌ها متفاوت است، ایشان به یک نظام اخلاقی قرآنی معتقدند که با نظام‌های اخلاقی پیش از این متفاوت است.

چند نکته که باید در هنگام مقایسه‌ی نظام‌های اخلاقی مختلف به آنها توجه داشت:

نکته یا سؤال اول که در مقایسه‌ی نظام‌های مختلف اخلاقی باید مورد توجه قرار گیرد این است که: در اخلاق اسلامی یا اخلاق توحیدی انفسی مباحث حول چه چیزی می‌چرخد؟ (یا اینکه محور مباحث چیست؟)

مثلا در برخی از نظام‌های اخلاقی مباحث حول اصلاح اخلاق می‌چرخد ولی در اینجا مرحوم علامه طباطبایی یک نظر خاصی دارد که به بیان آن می‌پردازند و ما نیز می‌خواهیم در اینجا آن نظر را بررسی کنیم.

نظر علامه طباطبایی درباره‌ی مسئله‌ی توحید اینگونه است که ایشان معتقدند که کلیه‌ی معارف بالتحلیل به توحید بر می‌گردند و توحید نیز بالترکیب می‌شود سایر معارف دینی ما که یکی از این معارف، همان مباحث اخلاقی است.

این دیدگاه علامه طباطبایی قرابت خاصی به مبحث توحید دارد که توسط عرفا مطرح می‌شود، لذا به نظر می‌رسد که مراجعه به رساله‌ی توحید ذاتی علامه طباطبایی برای شناخت دیدگاه ایشان می‌تواند بسیار موثر و راهگشا باشد.

برای درک بهتر از دیدگاه علامه طباطبایی از این مسئله چند دایره‌ی در هم را در نظر بگیرید که دایره‌ی مرکزی فشرده شده و عصاره‌ی همه‌ی آن چیزی است که در دایره‌های محیطی یا بیرونی وجود دارد و دایره‌های محیطی بسط یافته و باز شده‌ی تمام آن چیزی است که در دایره‌های محاطی یا درونی قرار دارند و با حرکت از دایره‌های درونی به بیرونی، مباحث و معارف دینی بسط و تفصیل می‌یابند و با حرکت از دایره‌های بیرونی به دایره‌های درونی، مباحث و معارف فشرده‌تر و جمع‌تر می‌شوند.

نگاه علامه طباطبایی در مسائل اخلاقی یک نگاه منسجم توحیدی است، ایشان در ذیل سوره‌ی هود، آیه‌ی « کتاب<sup>۳</sup> اُحکمت آیاته ثم فصلت »؛ این مباحث را مطرح کرده‌اند

نکته‌ی دومی که برای مقایسه‌ی بین نظام‌های اخلاقی باید به آن توجه کرد چینه‌ی یا سازوارِ مباحث است که مثلاً وقتی این نظام اخلاقی صحبت از رذایل یا فضایل می‌کند، این‌ها را چگونه می‌بیند؟

آیا بصورت یک هرم می‌بیند یا بصورت یک درخت می‌بیند یا.....

یا این که مثلاً کدام یک را ابتدا می‌بیند و کدام یک را بعداً می‌بیند؟

کدام را اصل می‌بیند و کدام را فرع می‌بیند؟

یا کدام یک را متأثر از کدام می‌داند و.....

در اینجا ما بدنال این هستیم تا یک مقایسه بین چینه‌ی نظام اخلاق توحیدی انفسی که علامه طباطبایی مطرح می‌کنند و چینه‌ی که سایر نظام‌های اخلاقی توحید دارند انجام دهیم، که خود علامه در تفسیر شریف المیزان یک مقایسه‌ی انجام داده‌اند

توجه کنید که در نظام اخلاق توحیدی انفسی که علامه طباطبایی معرفی می‌کند یک استعاره‌ی حرکت و سیر بر آن اطلاق می‌شود، یعنی فرض بر این است که انسان در حرکت و سیر است و مسائل به صورت مراحل و منازل مطرح می‌شود برخلاف نظام‌های اخلاقی دیگر مانند آنچه که در معراج السعاده مطرح می‌شود.

توجه کنید که اخلاق متعارفی که شما می‌شناسید، ایستا است و صرفاً به لیست کردن یک سری فضایل و رذایل اکتفا کرده‌اند و به صورت یک سری مراحل و منازل مطرح نشده‌اند و به شما نمی‌گویند که از کجا شروع کنید و چگونه ادامه بدهید و به کجا ختم کنید و تنها در همین حد به شما می‌گویند که شما اگر می‌خواهید خود را اصلاح کنید، باید این کارها را انجام بدهید یا به عبارت بهتر این اخلاق متعارفی که شما می‌شناسید دارای یک نظام خاص خود هست، ولی این نظام به این صورت نیست که سیری باشد و دارای سیر حرکتی باشد و به شما بگوید که از کجا شروع کنید و به کجا ختم کنید، نظام این مباحث اخلاقی به صورت تعدیل قوا است یعنی اجناس عالی اخلاق و فضائل را معرفی می‌کنند و می‌خواهند به این‌ها برسند که این اجناس عالی اخلاق عبارتند از :

حکمت

شجاعت

عدالت

عفت

یعنی نظامی که در اخلاق دارند را می‌خواهند مانند آن نظامی طراحی بکنند که در فلسفه مطرح شده است که دارای اجناس عالی و.... است

توجه کنید که نظام‌واره‌های اخلاقی مانند معراج السعاده دارای یک نظام و چینش منطقی هستند، ولی دارای یک نظام سیری و حرکتی نیستند: «از مقامات تبطل تا خدا، پله پله تا ملاقات خدا»

نکته‌ی سوم این است که نقطه‌ی آغاز و نقطه‌ی پایان یا غایت آن نظام اخلاقی کجاست؟ یعنی می‌خواهیم بدانیم که از کجا می‌خواهیم شروع کنیم و به کجا می‌خواهیم برسیم؟

برای این مطلب می‌توانید به مباحث رساله الوالیة علامه طباطبایی هم مراجعه کنید

نکته‌ی چهارم که باید به آن توجه کرد این است که بنیادها یا اصول یا قواعد در آن نظام اخلاقی چه چیزهایی هستند؟

مثلاً اصول موجود در اخلاق متعارف عبارتند از: کسب فضائل، دفع رذائل، اعتدال بخشیدن به قوا و قاعده‌ی تکرر

مثلاً فضائل باید تکرار پیدا کنند تا تبدیل به ملکه راسخه بشوند

یا قاعده‌ی عمل به ضد مثل آنچه که در درمانِ بخل می‌گویند

نکته‌ی پنجم ای که در هر نظامی خوب است به آن توجه کنیم این است :

توان آن نظام در حل مسائل و مشکلات اخلاقی

مثلاً آیا این نظام می‌تواند که این مشکلات مثلاً وسواس را حل کند و راه حل‌های آن را عملیاتی و پیاده‌سازی کند

طبیعتاً هر نظامی که بتواند توانایی خودش را بیشتر اثبات کند، طبیعتاً نشانه‌ی برتری آن نظام بر سایر نظام‌هاست .

توجه کنید که این نکاتی که در ابتدای بحث گفتیم، یک سری نکات استقرایی است و می‌تواند تغییر کند و بررسی

این موارد می‌تواند ما را در شناخت و بررسی و مقایسه‌ی نظام‌های اخلاقی مختلف کمک کند.

اینک و پس از بیان نکات فوق به بررسی متن تفسیر المیزان می‌پردازیم و مقداری از این متون را می‌خوانیم و تا حد

امکان توضیح می‌دهیم :

علامه طباطبایی در ذیل آیه‌ی و لنبونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من.....، به مباحث اخلاقی ورود کرده‌اند

که در اینجا به بررسی این متون می‌پردازیم :

علامه در ذیل این آیه به بررسی ویژگی‌ها و صفات صابرين می‌پردازد و رابطه‌ی بین صبر و توجه به این معنی که ما

از خداییم و به سوی خدا باز می‌گردیم می‌پردازد که این دو با هم دیگر چه ربطی دارند؟

علامه در ذیل این آیه با مباحثی که مطرح می‌کنند بیان می‌کنند که بحث اخلاق، ارتباط وثیقی دارد با توحید و توحید

بر روی این مسئله‌ی اخلاق تاثیر می‌گذارد و علامه‌ی طباطبایی رابطه‌ی بین این دو را بررسی می‌کنند، که توحید چه

تاثیری بر روی اخلاق می‌گذارد .

بیان برخی از بیانات جناب علامه و توضیح آنها :

در ابتدا حضرت علامه به بررسی اخلاقِ رایج می‌پردازند و روش اصلاح نفس در اخلاق معمول و رایج را بیان

می‌کنند، مثلاً روش درمان ترس را بیان می‌کنند

علامه می‌فرمایند که ما در اصلاح اخلاق دارای دو مسلک هستیم :

در مسلک اول سالکین غایت اخلاق را در پسندیده بودن در نزد مردم می‌دانند ( یا همان آراء محموده )، مانند عزّ من قنع: که یک جایگاهی را برای فرد قانع در بین مردم بیان می‌کند و مثال های دیگری که می‌توان آنها را در آیات و روایات هم پیدا کرد.

در پایان هم جناب علامه ( ره ) می‌گویند که این مسلک، مسلکی است که اخلاق‌های رایج بر روی آن بیان شده است، در این اخلاق سالکین کاری به غایت‌های اخروی و توحیدی ندارند و به همین قدر اکتفا می‌کنند که این اخلاق‌های پسندیده، لازمه ی زندگی مناسب و خوب انسانی است، شاید بتوان بسیاری از اخلاق‌های سکولار را در این دسته ی اول قرار داد، اما از نظر حضرت علامه قرآن این دیدگاه را ندارد ( ولو اینکه ممکن است که در روایات یا حتی برخی آیات نشانه‌هایی از این دیدگاه را پیدا کرد )

توجه کنید که اینکه غایت ما در اخلاق چیست، یک بحثی است و اینکه چگونه این اخلاق‌ها را پیاده می‌کنیم یک بحث دیگری است، لذا اگر مثلاً برای اینکه کودک را به راست‌گویی تشویق کنیم، به او یک شکلاتی دادیم، دلیل بر این نیست که ما این مطلب را قبول داریم که غایت ما دنیوی است

اما مسلک دوم: ( مسلک غایت اخروی )

حضرت علامه معتقد است که این مسلک اول که بیان شد، در قرآن یافت نمی‌شود و نگاه قرآن این نیست، اما این مسلک دوم که غایت خود را بر روی مصالح اخروی گذاشته است، بیشتر در قرآن مطرح شده است که بین قرآن و پیامبران گذشته هم مشترک است، علامه این مسلک را مسلک طریقت انبیاء می‌دانند و می‌گویند که موارد بسیاری از این مورد هم در قرآن آمده است

اما مسلک سوم: ( مسلک غایت توحیدی که مسلک مورد نظر خود علامه است )

این مسلک را که حضرت علامه توضیح می‌دهند، آن را مخصوص قرآن می‌دانند که هیچ یک از حکمای الهی پیشین نیز در آن شریک نیستند، ایشان درباره‌ی این مسلک سوم می‌گویند که این مسلک، مسلکی است که بر اساس آن، سالک را بر اساس علوم و معارف الهی به گونه ای پرورش می‌دهیم که بوسیله ی این پرورش، دیگر هیچ اثری از هیچ یک از رذایل او باقی نمی‌ماند، یا به عبارت دیگر در این روش رذایل را با رفع برطرف می‌کنند نه با دفع که در نتیجه رذایل بصورت ریشه ای از بین می‌روند، در این مسلک سوم دیگر رذایل را یکی یکی از بین نمی‌بریم بلکه همه را بصورت یک باره و از ریشه از بین می‌بریم، درست برخلاف مسالک دیگر که به دفع یکی یکی رذایل می‌پردازند نه رفع آنها آن هم بصورت یکباره.

نکته :

قوه ی شهویه: در این جا منظور قوه ی جذب کننده است

قوه ی غضبیه: قوه ی دفع کننده است

که اگر این دو قوه را تعدیل کنید، تبدیل به یک انسان اخلاقی می شوید

مثلا در این مسلک می گوید که اگر کسی به این دیدگاه برسد که: ان العزه لله یا ان القوه لله جمیعا، دیگر جایی برای ریا برای او باقی نمی ماند، و هم چنین سایر رذایل، لذا در این روش می گویند که به جای اینکه بیاید و تک تک رذایل را یکی یکی از بین ببری، بیا و این باور را در خودت ایجاد کن که ان العزه لله یا ان القوه لله که در نتیجه تمام رذایل، بطور یکباره و از ریشه از بین می روند.

یکی از ویژگی های این مسلک اخلاقی نظام وار بودن و مشخص بودن نقطه ی ابتدا و انتها است، هم چنین در این مسلک مشخص است که مثلا اگر بر روی چه صفتی سرمایه گذاری کنید با از بین رفتن این صفت رذیله سایر رذایل هم از بین می رود یا اینکه با کدام یک از این صفات حسنه است که سایر صفات حسنه هم درست می شود، برای این منظور شما می توانید به درخت فضایل و رذایل علامه که در جلد اول المیزان آمده است مراجعه کنید.

یکی از نکات و راه های اصلی که در این مسلک بر روی آن تکیه شده است، اصل مراقبه و محاسبه است که در این روش خیلی مهم است و یک اصل اساسی به حساب می آید، در این مسلک برای مراقبه بر روی چیزهای مختلف برنامه ها و تمرین های مختلفی دارند اما در سایر مسالک شما می بینید که مراقبه به کناری رفته است و جزء فروع است، در سایر مسالک ممکن است که رگه های توحیدی بسیار ضعیف و کم رنگ باشند، ولی در این مسلکی که علامه بیان می کنند، توحید، اصل است و باید بطور جدی مورد توجه قرار بگیرد.

در نگاه معمولی که ما داریم، معمولا توحید جزء اعتقادات به حساب می آید، ولی هرگز این احساس را ندارید که دارید با توحید، اخلاق مدار می شوید و احساس نمی کنید که نگاه و اعتقاد توحیدی در مسیر اخلاق مدار شدن شما سریان داشته باشد، اما در این مسلک داریم با کمک توحید به اخلاق عینیت می دهیم، در واقع با کمک توحید کاری می کنیم که اصلا موضوعی برای این رذایل باقی نماند .

مثلا: برخی برای از بین رفتن ناراحتی ناشی از مشکلات و مصائب می گویند که خود را مشغول کنید، در حالی که در این مسلک با تقویت این دیدگاه که ما از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم (انا لله و انا الیه راجعون) کاری می کنیم

که اصلاً موضوعی برای این رذایل ( = عدم صبر در برابر مشکلات ) باقی نماند و خود این توجه به این معنی که ( انا لله و انا الیه راجعون ) خودش، خود به خود برای فرد صبر را می آورد

در بیان علامه سه دیدگاه یا سه مسلک اخلاقی وجود دارد که باهم دیگر تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارند :

مسلک اول: مبتنی بر عقاید عام اجتماعی و مصالح اجتماعی یا همان حسن و قبح است

مسلک دوم: مبتنی بر عقائد دینی و مجازات‌های آنها است

مسلک سوم: مبتنی بر توحید خالص کامل است

نکته‌ای که باید به آن توجه کنیم این است که این مسلک سوم، که گفتیم به صورت سیری است در واقع مراحل و منازل نفس خود انسان است که انسان آن‌ها را طی می‌کند و به مقصد می‌رسد

یکی دیگر از تفاوت‌های این مسلک با دو مسلک دیگر، بنای آن بر حب عبودی است، شما در دو مسلک دیگر نمی‌بینید که بر حب بعنوان یک راه کار اصلی تکیه کنند، ولی در این مسلک بر حب به عنوان یک راهکار اصلی و اساسی تکیه می‌کنند، ممکن است که در سایر مسالک شما ببینید که بر روی حب به دیگران به عنوان یک فضیلت اخلاقی تکیه بکنند ولی اینکه محبت به عنوان محور سیر انسانی قرار بگیرد، اینگونه نیست.

نکته‌ای که در اینجا می‌خواهیم به آن اشاره کنیم این است که: اگر بخواهیم شرایط حضرت ابراهیم را در داستان بچه‌دار شدن ایشان برای حضرت اسماعیل بررسی کنیم شاید به جرأت بتوان گفت که این کار ذبح کردن حضرت اسماعیل، اصلاً حسن عقلی ندارد، البته با این عقل کنونی که ما داریم و شاید بتوان گفت که این داستان حضرت ابراهیم، یک مثال نقض است برای تمام این مسالک و نظام‌های اخلاقی که ما می‌شناسیم، حالا این سؤال مطرح است که این داستان چگونه قابل توجیه است؟

همانطور که می‌دانید، فلسفه‌ی اخلاق در غرب، جایگزینِ فقه در اسلام است که بحث تعارضات اخلاقی را که کدام یک اولویت دارد را بررسی می‌کند که مثلاً در تعارض این افعال مختلف، کدام یک را باید انجام داد؟ یعنی مبنا و ملاک ما برای برتری دادن یک فضیلت یا رذیلت اخلاقی چیست؟ و دعوی قاعده‌گراها و فضیلت‌گراها و غایت‌گراها در همین جا هاست، که بر سر این دو راهی‌ها هر کدام از این گروه‌ها به یک نوعی عمل می‌کنند، و فلسفه‌ی اخلاق برای این است که شما بیابید و بررسی کنید که در این تعارضات باید کدام یک از این فضایل یا رذایل را در این تعارضات انتخاب کنید



طبق بیان علامه، گاهی ما یک کاری را انتخاب می‌کنیم که عقل اجتماعی آن را تحسین نمی‌کند مانند داستان حضرت ابراهیم علیه السلام. علامه می‌فرماید که للحب احکام و للعقل احکام.

یکی از بحث‌هایی که باید به آن پردازیم، بحث اعتدال قوا است، چون در این مسلک متداول، ما می‌خواهیم به اعتدال قوا برسیم (لذا این مسئله را بررسی می‌کنیم)، تشخیص حد وسط خودش کار مهمی است، و حتی برخی از چیزها هست که باید بررسی کنیم که حد وسط چه چیزهایی هستند؟ مثلاً: مراقبه، تقوی، یا وسواس (که البته بیشتر روان‌شناسان به آن می‌پردازند ولی به هر حال یک رذیله اخلاقی است) که سؤال این است که وسواس نتیجه‌ی افراط در چیست؟ و چگونه می‌توان آن را درمان کرد.

یکی دیگر از چیزهایی که در ادبیات دینی ما مورد توجه قرار گرفته است و خیلی هم در مسائل اخلاقی سازنده است و در دستورات اخلاقی علامه هم بسیار بر روی آن تاکید شده است، مسئله‌ی یاد مرگ است که اگرستانسیالیست‌ها به آن مرگ آگاهی می‌گویند که در مسلک جناب علامه یکی از مهم‌ترین نقاط آغازین است و خیلی به آن می‌پردازند و یکی از آن نقاطی است که می‌تواند انسان را وارد سیر انفسی بکند.

پس در مسلک اخلاقی سوم چه بسا بسیاری از مواردی که ما آنها را در سایر مسالک از فضایل اخلاقی می‌دانیم، افراط در آنها هم می‌تواند خیلی خوب و مفید باشد، مانند اتقوا الله حق تقاته.

علامه می‌فرماید که تفاوت سه مسلک در غایت آنها است که :

در مسلک اولی غایت سعادت دنیوی است

ولی در مسلک دوم سعادت واقعی است یعنی سعادت اخروی

و در مسلک سوم هم غرض، ابتغاء وجه الله است

علامه می‌فرماید که کمال انسانی در بحث اخلاق در نهایت می‌رسد به مقام ولایت، که منظور یک شخصیت خاصی است که انسان پیدا می‌کند برای توضیح بیشتر توجه نمایید که ما چند گونه فاعل داریم، فاعل بالرضا داریم، فاعل بالتجلی داریم و.....

توجه کنید که در مسلک اول انسان را به عنوان فاعل بالقصد می‌بینند ولی در سایر مسالک فاعلیت انسان ارتقاء پیدا می‌کند و هرچند ممکن است که در ابتدای امر در این دو مسلک بعدی هم انسان فاعل بالقصد باشد، اما بتدریج به

مقام فاعل بالقصد (؟) می‌رسد و بر اعمال خودش هم تسلط پیدا می‌کند و حتی بتدریج با رسیدن به مقام ولایت به درجه ی فاعل بالتجلی هم دست پیدا می‌کند

ایشان می‌فرمایند که در مقامات توحید، فرد به یک جایی می‌رسد که نه اینکه بخواهد از رذایل رهایی پیدا کند، بلکه فرد حالتی پیدا می‌کند که اصلا رذایل به سمت او نمی‌آیند. یعنی فرد شخصیتی پیدا می‌کند که مثلا اگر در کنار او بنشیننی اصلا به خودت اجازه نمی‌دهی که غیبت کنی.

در این مسلک سوم گفته می‌شود که شما باید به گونه‌ای روی خودت کار کنی که اصلا رذایل به سمت تو نیاید نه اینکه تو بخواهی که مراقب خودت باشی که این رذایل به سمت تو نیایند، مثلا در بحث حضرت یوسف می‌گویند که: « لنصرف عنه السوء و الفحشاء » نه اینکه بگوید: « لیصرف هو عن السوء و الفحشاء. »

در این مسلک انسان به جایی می‌رسد که اراده ی الهی در او جاری می‌شود و جایی برای اراده ی شخصی او باقی نمی‌ماند.

حال این سؤال پیش می‌آید: که آیا این مطالبی که گفتید، مخصوص یک سری افراد خاصی است و تنها برخی می‌توانند به این مقامات و حالات دست پیدا کنند یا اینکه خیر و همه می‌توانند به این مقامات و حالات دست پیدا کنند؟ آیا این گونه است که وقتی افراد سیر خود را شروع می‌کنند ابتدا در مسلک اول هستند و بعد وارد مسلک دوم می‌شوند و بعد وارد مسلک سوم می‌شوند و بالتبع ممکن است که برخی اصلا به مسلک دوم یا سوم راه پیدا نکنند؟

توجه کنید که در برخی از نگاه‌ها اخلاق اصلا یعنی همان مسلک اول

به عبارت فلسفی: مسلک اول نسبت به مسلک دوم و سوم به شرط لا است

که این همان نگاه سنگین سکولار است که می‌گوید که ما اصلا کاری به توحید و... نداریم، بلکه ما می‌خواهیم نظام اجتماعی راه اندازی کنیم، و کاری به توحید و اخلاق نداریم

اما در برخی از نگاه‌ها این مسلک اول را نسبت به دو مسلک دیگر به شرط لا نمی‌گیرند بلکه آن را لا بشرط می‌گیرند که به این معنی است که افراد وقتی وارد در مسلک اول می‌شوند دیدی نسبت به دو مسلک بعدی و مخصوصا مسلک سوم ندارند، اما به تدریج و با سیر تکاملی که در پیش می‌گیرند می‌توانند وارد در مسلک سوم بشوند.

اما آنچه به نظر می‌رسد، این است که در نگاه علامه طباطبایی، آنچه که درست است این است که اولاً ایشان هیچ یک از دو دیدگاه بالا را درست نمی‌دانند و نسبت به مسلک سوم به شرط شیء هستند و حتی در مراتب پایین تر برای

عموم هم این مسلک سوم، موجود است و اینگونه نیست که علامه مسلک سوم را جدای از دو مسلک قبلی و تنها مخصوص یک سری افراد خاص بداند بلکه از همان ابتدا که فرد می‌خواهد سیر خود را در همان مسلک اول شروع کند، ایشان مسلک سوم را برای مبتدیان حاضر می‌داند ولی بصورت رقیق تر، که به تدریج این حالت ها قوی تر می‌شوند، حتی می‌توان این امر را در دستوراتی که علامه به مبتدی ها داده‌اند نشان داد که ایشان از همان ابتدا همان دستورات مسلک سوم را به مبتدی ها می‌دهند نه اینکه مثلاً به فرد بگویند که تو ابتدا جامع السعادات را بخوان و عمل کن و بالا بیا تا بعد من به تو این دستورات مخصوص مسلک سوم را به تو بدهم، بلکه ایشان این نگاه توحیدی را در تمام مسیر سلوک و در تمام هر سه مسلک جاری و ساری می‌دانند. منتهی با توجه به این مطلب که این نگاه و حالت توحیدی برای مبتدی ها ابتدا بسیار رقیق است ولی به تدریج که می‌گذرد، این نگاه و حالت توحیدی قوی تر و قوی تر می‌شود که این امر ناشی از نگاه تشکیکی علامه به این مسلک سوم است.

این مسلک سوم بسیار پویا است و انسان را در حرکت و در حال رسیدن به یک غایتی می‌بیند

توجه کنید که در نظر علامه سیر و سلوک اخلاقی و عرفانی بسیار به هم دیگر نزدیک هستند، مثلاً هر دو مورد، بسیار پویا هستند و انسان را در حرکت می‌بینند و برای انسان یک غایتی در نظر می‌گیرند که انسان باید به آن برسد علامه معتقد است که مثلاً این دستور ابدال ربك كانك تراه... را می‌توان برای یک فرد مبتدی هم صادر کرد، اما بصورت رقیق شده.

برای فهم بهتر این مباحث باید، ابتدا یک مقداری مباحث معرفت النفس را مطرح کنیم تا این مباحث به خوبی مشخص شود.

**سؤال:** اگر بخواهید یک نقطه‌ی قوت را برای این مسلک سوم نام ببرید، این نقطه‌ی قوت چیست؟

**پاسخ استاد:** به نظر من غایت این مسلک سوم یکی از نقاط قوت این مسلک نسبت به آن دو مسلک دیگر است

اما یک برتری سیری هم دارد، یعنی سرعت سیر آن هم خیلی بیشتر از آن دو مسلک دیگر است

همچنین توجه کنید که سایر مسالک حتی می‌تواند دارای آفت هم باشند: مثلاً شما فرض کنید که وقتی شما در پای صحبت‌های یک استاد اخلاق می‌نشینید ایشان یک سری مباحثی را مطرح می‌کنند، اما سیر کامل بحث را مطرح نمی‌کنند، این باعث می‌شود که خود فرد یک مطلبی را بگیرد و روی آن قفل کند و دیگر آن را رها نمی‌کند و همین می‌تواند تبدیل به یک معضل یا مشکل برای فرد یا اطرافیان او شود. اما در این شیوه‌ی سوم چون به صورت سیری به مسئله نگاه می‌کند و سیر را به شما می‌گوید، این آفت‌ها را ندارد

توجه کنید که این خیلی فرق است بین این که شما فرد را رها کنید و فقط به او بگویید که خودت برو و این فضایل را تحصیل کن تا اینکه بیایی و به او برنامه بدهی و سیر بدهی و ابتدا و ادامه و انتهای راه را به او بگویی. این برای یک جوان یا یک مبتدی سؤال است که مثلا کی باید بخورد، چگونه باید بخورد یا چه مقدار باید بخورد یا مثلا در مورد خواب و.... که این خیلی مهم است که شما بتوانید سئوالات او را پاسخ بدهید

